

سیاسی اجتماعی فرهنگی حرف‌های

دو هفته نامه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی چوب الف

سال دوم - شماره هجدهم - فروردین ۹۷

صاحب امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر: زینب نعمتی

همکاران این شماره: احمد فشخورانی، سیدنوید کلهرودی، امیررضا جلالی، احمد رضا نجفی



شناسه کانال تلگرام:

@baranmags

و خانه داری و تمکین است. و در نتیجه قلمروش در حوزه خصوصی، در اندرونی در آشپزخانه و پای گهواره و اتاق خواب تعریف و منحصر می‌شود. خطاب طبیعی به چنین زنی همان خطاب صدا و سیمای یزد است. و اگر بنا باشد که نظام اجتماعی مبتنی بر چنین تفکری برای بقای خود، دست به ارائه الگویی برای زنان بزند. این الگو، چنان که در چهار دهه اخیر دیده‌ایم، مادران و همسران و خواهان شهدا، نظامیان و یا سایر بزرگ «مردان» بوده‌اند. چه آنکه همه این افتخارات و فضیلت‌ها در حوزه عمومی است و زن، محصور در حوزه خصوصی. از این منظر زن تنها می‌تواند دامنی داشته باشد که مرد از آن به معراج برود و همه افتخارات را کسب کند. از منظر سنت گرایی زن نیز صاحب فضیلت است و می‌تواند به فضیلت برسد. اما این کسب فضیلت همواره با واسطه است. اگر بنا به کسب فضیلت است، این

نگاه زن را مستقیماً از اندرونی به بازار می‌برد و از همه نهی‌های پیشین رهاش می‌کند حالا دیگر خبری از «نرو، نبین، نخوان، نخور، ننوش، نپوش» نیست. او حالا آزاد است تا هر چه را که می‌خواهد بخرد و مصرف کند. چنانکه مارکوزه در وصف این وضعیت می‌گوید: «اقتصاد به اصطلاح مصرفی و سیاست سرمایه داری جهانی، طبیعتی ثانوی برای بشر آفریده است که او را آزمندان و پرخاشگرانه با اشکال گوناگون کالا پیوند می‌دهد: نیاز به تملک، مصرف کردن، کار کردن و نوسازی آلات و قطعات و ابزار و وسایل و ماشین‌هایی که در اختیار بشر گذاشته و بر او مسلط کرده‌اند، از آن جمله است، زیرا استفاده از این کالاها - حتی به قیمت نابودی خویشتن - به نیازی زیستی، در مفهوم یاد شده، مبدل شده است. بدین سان طبیعت ثانویه بشر در برابر هرگونه تغییری مقاومت می‌کند که منجر به گسستن از او (و شاید حتی محو این وابستگی بشر به) بازاری شود که چنین مملو از کالا است - یعنی موجودیت انسانی را محو می‌کند که به عنوان مصرف کننده، خود را در جریان خرید و فروش مصرف میکند و تحلیل می‌برد... اتومبیل سرکوبگر نیست، دستگاه تلویزیون سرکوبگر نیست، لوازم خانگی سرکوبگر نیستند، اما اتومبیل، تلویزیون و لوازمی که بر اساس الزام‌های مبادله سودآور ساخته

کالای پر زرق و برقی شود و توسط مردانی به مصرف برسد.

مخالفیم؟ چرا؟

بی‌شک در هر وصفی حدی از تجویز، موافقت و مخالفت نهفته است. و از وصف فوق پیداست که نگارنده با هر دو نگاه مخالف است. اما چرا؟ چون هر دو نگاه، نگاهی ایدئولوژیک است. ایدئولوژیک به معنای آلتوسری کلمه. به نظر آلتوسر، ایدئولوژی عبارت است از رابطه‌ی تخیلی با جهان واقعی و با مناسبات واقعی سلطه. ایدئولوژی واقعیت را منکر می‌شود و تصویری تخیلی از آن می‌سازد. قوت ایدئولوژی در همین تصویر نهفته است. به تعبیر لاکان «فریب، ذات تصویر است.» اما این رابطه با وجود فریب آمیز بودنش، تخیلی است، یعنی از آدم‌ها انتظاری دارد که بر آورده نشدنی است. نمونه‌ای از این رابطه‌ی تخیلی مناسبات آمرانه میان افراد است. وقتی در این مناسبات اشکالی پیش می‌آید، به افراد گفته می‌شود اشکال از این است که شما اطاعت نمی‌کنید یا آنطور که لازم است، اطاعت نمی‌کنید. اگر درست اطاعت کنید، مسأله حل می‌شود. در حالی که نفس این مناسبات آمرانه است که مسأله ساز است و هر قدر و به هر نحوی هم افراد تمکین و اطاعت کنند، مشکلات

است. هیچ زنی تا ابد «جوان و زیبا و فریبا» نمی‌ماند. انتظار تحقق چنین زنانی (زن سنتی و زن مدرن) در جامعه انتظاری نابجا و سودایی خام و کورکورانه است. تنها اتفاقی که می‌افتد رخ نمودن تلاش‌هایی مذبوحانه از سوی برخی از زنان تحت تاثیر ایدئولوژی‌های گفته شده در جامعه است. و همه آن تصویر متوهمانه در همین تلاش‌هاست. به تعبیر دریدا: «آمدن [این] مسیح، در نیامدن است» همه وجود آن مسیح از نگاه دریدا در امید و انتظاری است که برای آمدنش وجود دارد. و همه وجود این تصاویر متوهمانه از زنان در تلاش‌های بی‌ثمر برای رسیدن به آنها.

«چه باید کرد؟»

پاسخ به چه باید کرد، مسئله‌ای حیاتی و بی‌نهایت مهم است. چه آنکه اگر بنا باشد راه‌های تا کنون مطرح شده را نفی کنیم، ناگزیریم تا بدیلی مقابل آنچه که تاکنون نفی کرده‌ایم، ارائه دهیم. پاسخ به چه باید کرد و ارائه بدیل خود تلاشی معطوف به نفی ایدئولوژی‌های پیش گفته است. چه آنکه هر دوی آنها، خود را همین دو گانه تعریف می‌کنند. یعنی آنکه ایدئولوژی سنتی می‌گوید اگر کسی زن محجبه‌ی عقیف چادری نبود، لاجرم زن «عشق‌های مثلثی ماهواره» خواهد بود. و در ایدئولوژی سرمایه‌داری

مسئله‌ی حجاب؛ اینجا و اکنون

احمد فشخورانی

پیش از هر چیز باید گفت هرگونه بحث، گفتگو، موضع گیری و اظهار نظری پیرامون حجاب اجباری/ اختیاری نیازمند قراردادن این مقوله در بطن و متن جامعه و در نظر گرفتن هم پیوندی و درهم‌تنیدگی آن با سایر مسائل اجتماعی و سایر مسائل مرتبط با حقوق زنان است. و بی‌شک بررسی حجاب به منزله مسئله‌ای تک افتاده و جدا از همه دیگر مسائل اجتماعی چیزی جز یاهه‌گویی کودکانه و راه ترکستان رفتن نیست. قراردادن مسئله حجاب در ذیل سایر مسائل زنان و بررسی مسئله در هم‌پیوندی با کلیت جامعه ما را پیش از هر چیز با یک دوگانه، دو کلان روایت و دو تصویر ایدئولوژیک روبرو می‌کند. دوگانه‌ای که یک سوی آن نگاه سنتی حاکمیت و مدعیان علوم انسانی اسلامی ایستاده است. نگاهی که مدعی ست که پاسخ همه سوالات امروزی و اکنونی را در گذشته خود دارد. تنها کافی است در منابع گذشته‌اش (شیخ مفید، شیخ طوسی، حافظ، مولوی، سعدی و دیگران) بگردد تا این پاسخها را پیدا کند. در مسئله زنان نیز وی طبق نسخه‌ای پیش می‌رود که گذشتگان برایش نوشته‌اند. مثلاً آنچنان که سعدی پیشتر گفته است: «زن خوب فرمانبر پارسا / کند مرد درویش را پادشا» یا آنجا که می‌گوید: «چو حلوا خورد سرکه از دست شوی» این زن زنی است که افضل الجهادش شوهرداری و بچه داری

کسب فضیلت نیازمند مردی است که میانجی این فضیلت باشد. طرف دیگر این دوگانه، و کلان روایت دوم، نگاه مدرن سرمایه داری است. نگاه معتقدان به علم اقتصاد و فقط اقتصاد، آنها که می‌گویند همه گره‌های موجود را دست نامرئی بازار خواهد گشود. این نگاه آمده است تا زن را از همه بند و بست های سنتی نجات دهد و از محبوس بودن در حوزه آزادی این

می‌شود، به جزیی جدانشدنی از وجود مردم، جزیی برای «تحقق بخشیدن» به وجودشان مبدل شده‌اند. از این رو، مردم باید بخشی از وجود خویش را در بازار بخرند. این موجودیت به مفهوم تحقق سرمایه است.» باری زن نیز اگر بنا باشد وارد بازار شود برای تحقق بخشیدن به وجود خود، راهی جز مصرف بیشتر کالا و مصرف کردن خود در این بازار ندارد. او باید مصرف کند تا

حل نمی‌شوند. بنابراین منظور از رابطه‌ی تخیلی با مناسبات قدرت این است. از منظر سنتی تصویر ایدئولوژیک از زن تصویر زنی است که همواره تمکین میکند. همیشه «چشم» می‌گوید. حتی با ازدواج مجدد همسرش هم مشکلی ندارد. مشخص است که چنین زنی هیچگاه وجود نخواهد داشت، این تنها خیالی پوچ و دروغی بزرگ است. در نگاه سرمایه داری نیز بناست تا زن با مصرف کالاهایی مشخص همواره زیبا و فریبا باشد. اما این نیز به همان اندازه دروغ

اگر کسی زن «مد روز» نبود. ناچار زن اُمَل چادری دگم عقب افتاده‌ی عصر حجری است. هر دو ایدئولوژی سخت معتقدند که هیچ راه سومی وجود ندارد. اما حقیقت آن است که این نیز دروغی بزرگ و سخنی غیرواقعی است. چه آنکه «زنا لوکزامبورگ»، زنان انقلابی ایران ۵۷، زنان انقلابی انقلاب چین، دختران فرانسوی هم‌رزم مجاهدان الجزایری در جنگ علیه استعمار فرانسه و... همه رد این دوگانه دروغین‌اند. در مورد ایران باید گفت که «زنان انقلابی در سال ۵۷» با پوشیدن چادر و چشم‌پوشی کردن از اینکه بدنی دارند. هم نگاه مصرفی سرمایه‌ساز را رد کردند و هم با حضور در بی‌پیرایه ترین عرصه سیاست، خط بطلانی بر نگاه سنتی معتقد به انحصار زن در حوزه خصوصی کشیدند. امروز نیز باید گفت دختران خیابان انقلاب با نمایش «تن غیرجنسی و غیرکالایی» خویش، این تن را درگیر «پراکسیس» کردند یعنی آن که این عمل دیگر نمی‌خواهد صرفاً زندگی را بازتولید کند بلکه قصد دارد تا مستقیماً شرایط آن را تولید کند. این جاست که هم طرازی دختران خیابان انقلاب با زنان انقلابی مشخص می‌شود. و می‌توان گوشه چادر زنان انقلابی ۵۷ را به سر زلف دختران خیابان انقلاب گره زد. خلاصه آنکه پاسخ چه باید کرد اینجا و اکنونی ما همین دختران خیابان انقلاب‌اند. یعنی نفی قاطع سنت، بدون ذره‌ای تن دادن به قواعد سرمایه سالارانه و روابط کالایی.



سیدنوید کلهرودی

مقدمه

افلاطون آنگاه که می‌خواهد نظریه معروف خودش «فیلسوف-شاه» را مطرح نماید، به دور باطلی در نظام‌های سیاسی اشاره می‌کند. چرخه‌ای که باعث بر سر کار آمدن دیکتاتورها می‌شود، سپس قیام مردم را برای آزادی به همراه دارد و دموکراسی را به ارمان آورده و سپس مجدداً هرج و مرج باعث می‌شود تا مردمان به سوی دیکتاتورها حرکت کنند و این چرخه‌ی پیروزی‌ها و شکست‌ها بطور مداوم ادامه خواهد داشت. اگر فیلسوف-شاهی با خرد و دانایی ظاهر نگردد و این چرخه را نشکند، به نظر می‌رسد بخشی از تاریخ سرزمین ما نیز از آنچه افلاطون می‌گوید پیروی و تبعیت می‌کند. من از این نظریه افلاطون با اندکی تسامح استفاده می‌کنم تا در این یادداشت نشان دهم چرا سیاست خارجی جمهوری اسلامی گاهی اوقات رو به جلو حرکت کرده است و گاه چنان عقب‌گردی داشته که در ذهن هیچ سیاستمداری نمی‌گنجیده است. به عبارت دیگر می‌خواهم بگویم اگر ما نیز به دنبال یک «استراتژی یا راهبرد» حرکت نکنیم و به استعاره در این عرصه یک فیلسوف-شاه نداشته باشیم شکست و ابتلا به این دور باطل همچنان ادامه خواهد داشت. این یادداشت می‌توانست مطابق معمول از دو جنبه به سیاست خارجی نگاه کند. نگرش اول نگرش «پیشینی» است، به معنای آنکه ما مجموعه‌ای از عواملی را که از گذشته وجود داشته‌اند، مانند دلایل تاریخی، مذهبی، جغرافیایی و از این دست را از جمله عوامل عدم موفقیت ایران در سیاست خارجی‌اش بدانیم و نگرش دوم نگرش «پسینی» است، به معنای مجموعه عوامل و دلایلی که پس از انقلاب اسلامی شکل گرفته‌اند. این یادداشت از همین جنبه دوم یعنی مجموعه عوامل ساختاری شکل‌دهنده پس از انقلاب اسلامی ۵۷ به تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی می‌پردازد و تلاش می‌کند به این سوال پاسخ دهد که چرا توافق‌های درخشانی مانند برجام نیز نمی‌توانند در دراز مدت کاری را از پیش ببرند؟

اول. فقدان استراتژی

هیچ‌گونه اجماعی میان نخبگان سیاسی و دولتمردان ایرانی در مورد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران وجود ندارد. دولتمردان ما نتوانسته‌اند مجموعه‌ای از اولویت‌ها را برای کشور مشخص نمایند و عملاً با هر تغییری در قوه‌ی مجریه، این اولویت‌ها جابه‌جا می‌شوند و گاه ۱۸۰ درجه با یکدیگر تفاوت دارند. قرائت‌های متعدد جناح راست مدرن و راست سنتی و چپ مدرن و چپ سنتی از سیاست خارجی و ارتباط با جهان، آنقدر با یکدیگر فاصله دارد که هر کدام شیوه‌هایی کاملاً متفاوت با یکدیگر را برای اداره کشور در پیش گرفته‌اند. جهان نمی‌تواند با نگاه به جمهوری اسلامی

متوجه شود که با چه نظریه‌ای برای ارتباط با دیگران از سوی این حکومت مواجه است. خاصیت روحیه غربیان بی‌اعتمادی است و دیرجوشی. ناظران جهانی با نگاهی به سیاستمداران ایرانی نمی‌توانند درک کنند که چطور یک دولت می‌تواند چنان علیه ایالات متحده موضع بگیرد که «هلوکاست» را هم حادثه‌ای جعلی بدانند و ۱۱ سپتامبر را برنامه‌ریزی خود آمریکایی‌ها؛ و کاملاً از سوی شخص اول کشور حمایت شود، آنگاه به فاصله ۸ سال بعد، رئیس جمهوری در پاستور باشد که وزیر امورخارجه‌اش برای اولین بار بسیاری از تابوها را می‌شکند و باز با اذن شخص اول مملکت اجازه پیدا می‌کند تا با وزیر امور خارجه آمریکا به مذاکره بپردازد. آنچه اکنون میان ما و روسیه نیز در جریان است بر خلاف تصور عموم و حتی نخبگان یک رابطه استراتژیک نیست بلکه رابطه‌ای تاکتیکی است که پس از به پایان رسیدن منافع موقتی و مشترک میان ایران و روسیه خاتمه خواهد پذیرفت. نشانه‌های این عدم برخورداری از یک اتحاد عمیق، مدت‌هاست که هویدا شده است. از مواضع گاهاً متناقض روسیه در مقایسه با ایران در مورد اسد گرفته تا توافقات اخیر نفتی میان روسیه و بزرگترین دشمن منطقه‌ای ایران یعنی عربستان.

در کل به نظر می‌رسد هیچ‌گونه سند راهبردی مبتنی بر اجماع میان سیاسیون ایرانی وجود ندارد. ما در میان بمبارانی از رخدادها و نیازهای بشری در آینده باید چند مسأله را به عنوان فوریت‌ها و اولویت‌های کشور انتخاب نمائیم اما نه‌تنها چنین چیزی رخ نداده، بلکه ما علاقه‌مند هستیم همزمان به ده‌ها مسأله ورود نمائیم. نمی‌توان کشور را این چنین اداره کرد. عرصه سیاست خارجی عرصه برنامه‌ریزی‌های طولانی‌مدت، همراه با صبر و شکیبایی و تقویت ابزارهایی است که به دیپلماسی کمک می‌کنند، نه آنکه آن را تضعیف نمایند.

دوم. جایگزینی ایدئولوژی

به مثابه علم

نیکولو ماکیاوولی در «شهریار» به دو نکته مهم اشاره دارد. اولین نکته‌ی آن، تفاوت میان «بود» و «نمود» است. ماکیاوولی تأکید می‌کند که لازم نیست شهریار لزوماً دین‌دار باشد، اما لازم است که خود را دین‌دار نشان دهد. دومین نکته مهم نیز این است که ماکیاوولی تأکید می‌کند که میان «اخلاق فردی» و «اخلاق سیاسی» تفاوت وجود دارد. او مجموعه صفات و رفتارهایی را که مردمان عادی در جامعه دارند برای پادشاه مذموم می‌داند و بالعکس دارا بودن اخلاق سیاسی برای عموم مردم را نیز ناپسند می‌شمارد. از نظر او نمی‌توان در عرصه‌ی سیاست اخلاقی زیست. چراکه اساساً ذات، سرشت و ماهیت سیاست با اخلاق متفاوت است. از همین روست که بعدها کارل اشمیت نیز از همین سخنان ماکیاوولی الگو می‌گیرد و سیاست را «عرصه دوست و دشمن» می‌داند. عرصه‌ای که آنکه «ارباب» است تصمیم می‌گیرد، عرصه‌ای

در حسرت راهبرد

چرا قرارداد برجام یا سیاست خارجی ایران با شکستی تقریبی مواجه شده است؟

مثلاً جک استراو در کتاب خاطرات خود با عنوان «آخرین مردی که ایستاد» اشاره می‌کند که به کمال خرازی گفته است مذاکره با شما ایرانی‌ها بسیار سخت است و خرازی به او پاسخ داده نمی‌دانی مذاکره میان خودمان با خودمان چه قدر سخت‌تر است! تا آنگاه که ناظران و اظهار نظر کنندگان در عرصه تخصصی سیاست خارجی به دو مجموعه‌ی دانشگاهی و حکومتی تقسیم نشوند و هر کدام در جایگاه خود سخن نگویند، عملاً ما با این تشتّت و پراکندگی آراء روبرو خواهیم بود. تأسف‌بارتر آن‌که ما تنها با تشتّت آراء از سوی نهادهای معلوم مواجه نیستیم، بلکه گاه عملاً با گروه‌هایی غیرپاسخگو و در سایه مواجهیم که روند تحولات رسمی را مغشوش می‌کنند که نمونه‌ی آن تسخیرکنندگان سفارت عربستان بودند.

جمع‌بندی

برجام می‌توانست توافقی بلندمدت و کاربردی برای هر دو طرف باشد، اما عملاً چنین چیزی رخ نداد. زور رقبای منطقه‌ای ما در نهایت بر ما چربید. واقعیتش این است که ما در عرصه‌ی جهانی تنهای تنهایییم. ما در هیچ پیمان نظامی، اقتصادی یا سیاسی حضور و مشارکت نداریم. مسئولان سیاست خارجی و حاکمان ما بر شنا کردن خلاف جهت آب افتخار می‌کنند. اولین نکته‌ی مهم برای موفقیت یک کشور در ارتباطات خارجی روابط حسنه با همسایگان است. این در حالی است که ما عملاً با مجموعه‌ای از کشورها روبرو هستیم که ائتلافی قوی علیه ما تشکیل داده‌اند. ما هیچ لابی تأثیرگذاری در ایالات متحده نداریم. هیچ چیز دست و پاگیری نیست که دونالد ترامپ را مجبور نماید تا به راحتی زیر همه چیز نزند. ما در اقتصاد جهانی قفل نشده‌ایم. عدم وابستگی و رابطه‌ی دوجانبه و چندجانبه میان ایران و جهان عملاً باعث شده تا گسستن از ما برای جهانیان بسیار راحت‌تر از گسستن آنان از روسیه، چین، عربستان یا آمریکا باشد. برجام شکست خورده است. نه به جهت آنکه متن آن دارای اشکالی است یا تیم کوشا و باسواد ایرانی اشتباهی فاحش مرتکب شده‌اند، بلکه به دلیل آنکه ورودی‌ها (Input)‌ها به سیستم، موادی ایدئولوژیک هستند و در فرآیند پردازش، داده‌هایی غلط را به عنوان خروجی نشر می‌دهند. داده‌هایی که نمی‌تواند از پس واقعیات عرصه‌ی جهانی برآید و در نهایت محکوم به شکست است ولو اگر به مانند برجام ما را چند قدم به جلو ببرد.

روی بیاورند. در عرصه واقعیت اما جمهوری اسلامی نه‌تنها بخش بزرگی از تعهدات نظام پهلوی را در عرصه جهانی حفظ کرده است، بلکه در طول این سال‌ها تلاش کرده تا همواره نقش فعالی در سازمان ملل و نهادهای بین‌المللی داشته باشد. چراکه واقعیت عرصه‌ی جهانی همین است. نظام سیاسی امروزین، درست یا غلط، از مجموعه دستورات ایدئولوژیک دل‌خواه ما تعبیت نمی‌کند و حاکمان ما نیز آن‌گاه که پای حفظ حکومت در میان باشد، به عمل‌گرایی روی می‌آورند. چنانچه دفاع ایران از حوثی‌ها در یمن با وجود تفاوت شدید نگرش دینی حوثی‌ها به خصوص در مسأله امامت و امام دوازدهم شیعیان عملاً نادیده گرفته شده و جمهوری اسلامی از حوثی‌ها دفاع می‌کند. چراکه آن‌ها در مقابل عربستان به خوبی ایستادگی کرده‌اند. مجموعه‌ای از خصوصیات ایدئولوژیک که سیاست خارجی را فربه کرده، عملاً دست و پای آنان را که می‌خواهند در ساحت علم به کنش‌گری در سیاست خارجی بپردازند فلج نموده است دیگران نیز از روی تعمد یا اعتقاد واقعی عملاً به محورها و مرزهای ایدئولوژیک تن داده‌اند و در همین چارچوب بی‌حاصل حرکت می‌کنند.

سوم. فقدان نهاد

تصمیم‌گیر واحد

به نظر می‌رسد که این وزارت خارجه نیست که بر طبق قانون و عرف در سیاست خارجی ایران نقش اول را بازی می‌کند. در هر مقطعی از زمان مجموعه‌ای از نهادها در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ورود پیدا می‌کنند و نظر می‌دهند. نقش بیشتر این نهادها عملاً نامشخص، مبهم و تیره و تار است. جز وزارت خارجه نهادهایی مانند شورای عالی امنیت ملی، کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی، دیگر نمایندگان مجلس شورای اسلامی غیر از اعضای این کمیسیون، ائمه جمعه، نیروهای نظامی، نمایندگان مجلس خبرگان رهبری، رئیس قوه قضائیه و… نیز در عرصه‌ی سیاست خارجی به اظهار نظر می‌پردازند. جهان در برابر این حجم از اظهارات که گاه با تناقض همراه است عملاً گیج و منفعل خواهد بود و نخواهد توانست موضع مشخصی بگیرد. بدیهی است که اگر جایگاه رئیس جمهور ورای آنکه چه کسی در این سمت قرار دارد، دارای بالاترین درجه از اعتبار بود و او بود که حرف آخر را می‌زد. باراک اوباما نامه‌های محمود احمدی‌نژاد را جدی می‌گرفت اما عملاً او مکاتبه با مقام رهبری، آیت‌الله خامنه‌ای را انتخاب نمود. از این دست مثال‌ها فراوان است.

برای نزاع یا همان «آنتاگونیسم». مجموعه‌ای از این عوامل در کنار نظریات واقع‌گرایان است که بخش بزرگی از آنچه سیاست خارجی و روابط بین‌الملل می‌نامیم را شکل می‌دهد. (اگرچه می‌توان از دیدگاه نئولیبرال‌ها یا ساختارگرایان به نظریات واقع‌گرایان نیز نقد داشت که در حوصله این بحث نمی‌گنجد) درست همین‌جاست که یک ایدئولوژی با انقلاب اسلامی وارد سیاست خارجی ایران می‌گردد و فن سیاست‌ورزی از یک کار و عمل علمی، به عملی ایدئولوژیک بدل می‌شود. چنانچه می‌دانیم ایدئولوژی مجموعه‌ای از ایده‌هاست که چند خصوصیت دارد. در درجه‌ی اول ایدئولوژی توصیفی از وضعیت کنونی ارائه می‌دهد، سپس جهان آرمانی خود را توصیف می‌کند و بعد برای پیروان خود می‌گوید که چگونه می‌توان به این جهان رسید. در این نگرش ایدئولوژیک آنچه به عنوان «نظریه» مطرح می‌گردد، کف و سقف مشخصی دارد. حقانیت قطعی دارد و هیچ خللی در آن وارد نیست. هیچ‌کس نمی‌تواند به دایره مقدس مفاهیمی که ایدئولوژیک شده‌اند ورود پیدا کند و آن‌ها را نقد یا اصلاح نماید. این مرز باریک میان علم و ایدئولوژی است. اگر پوپر می‌گفت علم واقعی آن است که بتوان به صورت مداوم با فرآیند ابطال‌پذیری آن را در محک گذاشت و عیارش را سنجید، اما ایدئولوژی‌ها جاودانند و تغییرناپذیر. اگر علم نیازمند است تا مخاطبان خود را قانع نماید، به عکس، ایدئولوژی به دنبال کسانی است که تنها «طاعت» می‌کنند. ماهیت ایدئولوژیک سیاست خارجی جمهوری اسلامی هم در همین حقیقت نهفته است. از اتخاذ شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» گرفته تا وعده‌هایی برمبنای گسترش دین اسلام در سراسر جهان، دفاع از مردمان مظلوم و مستضعفان سراسر جهان به خصوص مسلمانان و … مجموعه‌ای از ایده‌ها که در عمل با بن‌بستی از حقیقت و تضادها روبرو می‌شوند. دانشجویان علوم سیاسی در مقطع کارشناسی بطور مداوم با متونی روبرو می‌شوند که در آن‌ها تأکید می‌شود در اسلام مفهومی به نام مرز وجود ندارد. بنابراین اسلام و به تبع آن، جمهوری اسلامی، مفهومی به نام مرز و بالاتر از آن ملت را به رسمیت نمی‌شناسد بلکه برایش «امت» در درجه‌ی اول است. سپس سرزمین‌های دیگر جز بلاد اسلامی، به دارالکفر، دارالحرب و … تقسیم می‌شوند. عملاً پیام این نوع نگرش این است که در گذر زمان مسلمانان باید تمامی جهان را فتح کنند و همه به اسلام